

دین تعلیم می‌دهد از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. اما معصوم علاوه بر این که به وحی راه دارد، از عقل نیز بهره‌مند است و عقل او کامل‌ترین عقل‌ها به‌شمار می‌رود. از این‌رو ممکن است، بسیاری از معارفی که در زمینه الهیات از معصوم رسیده است حاصل عقل کامل او باشد و نه وحی؛ مثلاً هنگامی که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درباره نیاز اثر به مؤثر سخن می‌گوید، این سخن می‌تواند مستند به عقل کامل او باشد؛ همان‌طور که عقل فلاسفه در این زمینه حکم می‌کند، عقل امام معصوم نیز به طریق اولی به این معارف راه دارد و البته کاشف از واقع و حجت است.

ع چرا عقل در کنار وحی و قسیم آن نیست؟ آیا نمی‌توان گفت: پیامبر نیز از آن جهت که انسان است، ادراکات حسی و عقلی دارد و علاوه بر این، از آن حیث که نبی است، از طریق وحی هم حقایق را می‌فهمد؛ در نتیجه، برخی از سخنان او در زمره مدرکات عقلی او به‌شمار می‌روند؛ و البته چون عقل او کامل است، حجیت هم دارد؟

۷. استاد می‌گوید: عقل در مقابل دین یا وحی نیست، بلکه در مقابل نقل است. عقل مفتاح و مصباح دین است؛ راهی است که ما را به حقایق و معارف دین می‌رساند، چنان‌که نقل نیز چراغ یا راه دیگری است که ما را به دین می‌رساند. به تعبیر دیگر، عقل و نقل دو منبع معرفت‌شناختی دین هستند. بر طبق این بیانات، عقل و نقل هر دو باید غیر از دین باشند. مفتاح و مصباح و راه هر چیز، غیر از خود آن چیز و بیرون از آن است. اگر چنین است، ایشان چگونه می‌گویند که عقل جزء دین است و در درون هندسه دین قرار دارد؟ اگر مراد این باشد که مدرکات عقل یا معقولات جزء دین و درون هندسه آن قرار دارند، این پرسش طرح می‌شود که: آیا همه مدرکات عقل جزء دین هستند؛ مثلاً آیا قضایای ریاضی، معارف دینی محسوب می‌شوند؟

۸. به گفته استاد، عالم فعل خدا و دین قول خداست؛ در ضمن، عقل هم فعل خدا را می‌شناسد و هم قول خدا را. طبق این بیان نیز باید گفت که: عقل غیر از دین است و حوزه معرفتی آن وسیع‌تر از دین می‌باشد. حجیت عقل (یعنی حجیت ادراک قطعی آن) نیز ذاتی است و نمی‌تواند مستند به دین باشد. عقلی که مفتاح و مصباح دین است نمی‌تواند اعتبارش را از دین کسب کند؛ آنچه از دین در این باره رسیده تأیید و ارشاد است.

شایان ذکر است که عقل و نقل در یک سطح قرار ندارند: نقل فقط راه یا ابزار شناخت است، نه شناسنده؛ اما عقل هم شناسنده است، هم راه یا ابزار شناخت و هم منبع شناخت. عقل است که از راه نقل، برخی حقایق دین را می‌شناسد. پس نزاع بین عقل و نقل، در واقع، نزاع بین مدرکات نقلی و غیرنقلی عقل است.

از علم دینی تا اسلامی‌سازی علوم

۹. از برخی بیانات استاد چنین برمی‌آید که همه مدرکات درست آدمی جزء دین هستند؛ آنچه عقل در هر مرتبه‌ای از مراتبش می‌فهمد - اعم از عقل تجربی، نیمه‌تجربیدی، تجربیدی و فوق تجربیدی - همه جزء دین شمرده می‌شوند. طبق این بیان، حتی ادراکات حسی هم در صورتی که درست باشند، باید جزء دین باشند؛ مثلاً این که درختی پیش روی ما قرار دارد، جزء عقاید دینی است. به تصریح ایشان، مطالعه فعل خدا - مانند مطالعه قول خدا - دین‌شناسی است. آیا واقعاً چنین است؟ به نظر می‌رسد، این مطلب با تعریف خود ایشان از دین سازگار نیست. طبق تعریف ایشان «دین مجموعه‌ای از عقاید، اخلاق، قوانین فقهی و حقوقی است که از ناحیه خداوند برای هدایت و رستگاری بشر تعیین شده است.» بسیاری از معلومات حسی و عقلی ما تأثیری در رستگاری اخروی ندارند و کارکرد آن‌ها

آیا قواعد اصول فقه یا علم تفسیر قواعدی عام برای حل هر نوع تعارضی شمرده می‌شوند یا تنها به تعارضات موجود در ادله فقهی و تفسیری اختصاص دارند؟ به نظر نمی‌آید که امارات و اصول عملیه و به‌طور کلی، قواعد اصولی و تفسیری قواعدی عام برای حل هر نوع تعارضی باشند. البته گاهی با به‌کارگیری این قواعد، می‌توان تعارض برخی نصوص دینی را با یافته‌های علمی حل کرد؛ اما نزاع علم و دین در این حد خلاصه نمی‌شود.

فقط سامان دادن به زندگی در دنیاست. حیوانات نیز برخی از این ادراکات را دارند. بنابراین، ناچاریم برای دین حوزه محدودتری را در نظر بگیریم. تعلیمی که خداوند برای رستگاری انسان نازل کرده است با عنوان «دین» شناخته می‌شوند. این تعلیم دربرگیرنده عقاید، اخلاق و احکام فقهی می‌باشند. مسائل طبیعی یا ریاضی محض، یا مسائل فنی جزء دین نیستند. البته، دین برای هر فعل انسانی دارای حکمی است و جهان‌بینی، اخلاق و فقه همه‌جا حضور دارند؛ اما این امر فقط بدین معناست که عقاید، اخلاق و فقه جزء دین‌اند، نه همه علوم.

بهترین راه برای شناخت دین، مراجعه به تعلیم دین است که در باب اعتقادات بر اعتقاداتی خاص و در باب اعمال بر اعمالی خاص تأکید می‌کنند. آگاهی از مسائل تاریخ و جغرافی، علوم طبیعی و ریاضی و فنون و اموری جزئی مثل اسامی افراد و نشانی منازل آن‌ها ربطی به دین و تأثیری در سعادت ندارد؛ گرچه همه‌چیز در دایره فعل خدا قرار می‌گیرد و بسیاری از این دانش‌ها نیز حق و مطابق با واقع‌اند. در مواردی هم که دین به مسائل طبیعی اشاره کرده، هدفش خداشناسی بوده است، نه تعلیم علوم طبیعی. همچنین، رسالت انبیا - آنچنان که در قرآن آمده - هدایت انسان‌ها بوده است که از راه تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت حاصل می‌شود، نه تعلیم علوم طبیعی و فنی.

۱۰. استاد جوادی می‌گوید: عالمان جمیع علوم در بررسی مسائل مربوط به رشته خود، باید به معارف دین هم مراجعه کنند؛ چنان‌که عالمان علوم دینی نیز هیچ‌گاه نباید به نقل بسنده نمایند، بلکه ضروری است که به عقل هم رجوع کنند. اما درباره این دیدگاه، پرسش‌هایی قابل طرح است: چه لزومی دارد ریاضی‌دانی که مشغول تحقیق در ریاضیات عالی است، در بررسی هر مسأله‌ای، مثلاً صد جلد بحارالانوار را بخواند تا ببیند آیا در آن‌ها درباره مسائل ریاضی بحث شده است یا خیر؟ آیا پرتاب‌کنندگان ماهواره به فضا، برای صحت و دقت علمی و فنی تحقیق‌های خود، باید در متون دینی به جست‌وجو بپردازند؟ در مورد سایر علوم و فنون هم می‌توان این پرسش را طرح کرد. از طرف دیگر، عالم دین نیز نه می‌تواند به همه علوم بشری رجوع کند و نه بسیاری از این علوم ربطی به مباحث دینی دارند. البته، ارتباط فی‌الجمله و جزئی‌گاه از دو سوی پیش می‌آید که لازم است مورد توجه قرار گیرد. در مسائل تبعیدی محض مثل تعداد دفعات طواف که منبع قرآنی و روایی معتبر و کافی هست، فقیه با استناد به آن حکم می‌کند؛ از این‌رو، در این گونه مسائل، نیازی به مراجعه به علوم عقلی و تجربی نیست.

۱۱. دغدغه پژوهشگران در مسأله اسلامی‌سازی علوم این است که: علمی مانند فیزیک، چگونه می‌تواند اسلامی شود؟ از یک‌سو، طبق نظریه استاد جوادی، اگر فیزیک درست است و با ادله و روش معتبر به کشف حقیقت می‌پردازد، اسلامی است؛ اما از سوی دیگر، ایشان می‌گویند که برای اسلامی شدن علوم، باید از فاعل و غایت موجودات و خلقت سخن گفته شود. آیا فی‌نفسه لازم است که در بررسی

هر پدیده طبیعی بگوییم: خالق آن خداست و به غایت فاعل در خلق آن پدیده بپردازیم؟ آیا این کار آمیختن الهیات با دیگر علوم نیست؟

اولاً به نظر می‌رسد، همین که در الهیات اثبات می‌کنیم که خدا خالق همه‌چیز است کافی می‌باشد و دیگر لازم نیست در هر بحث و در هر علمی، این موضوع را تکرار کنیم؛ ثانیاً کشف غایت خلقت هر موجودی، به‌طور جداگانه، کار آسانی به نظر نمی‌آید و اگر اسلامی کردن علوم را در گرو تعیین غایت خلقت هر موجودی بدانیم، تکلیف سنگینی را بر دوش عالمان نهاده‌ایم. البته، پرسش از غایت خلقت (به‌طور کلی)، بحثی فلسفی و الهیاتی است که به علوم جزئی ربطی ندارد. به علاوه، به نظر نمی‌آید که افزودن این مباحث به دانش فیزیک و... چندان تغییری در محتوای آن به‌وجود آورد. این که نباید

مراد از نقل متون دینی است، یعنی کلام شارع که اعم از کلام خدا یا کلام معصومان است. بنابراین، قطعاً بخشی از نقل عین وحی است و تعارض عقل با نقل در این موارد تعارض عقل با وحی می‌باشد. البته «علوم نقلی» حاصل فهم و تفسیر ما از نقل است و با نقل و وحی متفاوت است. اما زمانی که قبول کنیم علوم نقلی سرتاسر خطا نیستند، پذیرفته‌ایم که بخشی از این علوم قطعاً همان مفاد وحی است.